

بررسی فقهی ماهیت حق

سید عبدالرحیم حسینی*

استادیار دانشکده فقه و فلسفه پردیس قم دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۴؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۶)

چکیده

بحث در زمینه "ماهیت حق" در فقه، از جمله مباحث پایه‌ای و بنیادین در استنباط است که شناخت لازم نسبت به آن مبنای بسیاری از احکام و قوانین مستنبط از ادله در خصوص حقوق قرار می‌گیرد و در این باره تاکنون، به لحاظ اهمیت مسأله نظریات و آرای متعددی ارائه گردیده است؛ اما این نکته مطرح است که آیا تحقیقات و تأملات صورت گرفته، به نظریه‌ای بلامنازع و عاری از اشکال منتهی گردیده و انتظار پژوهشگران و صاحب نظران عرصه فقه و حقوق را در این زمینه پاسخ در خور داده است یا خیر؟ این نوشتار از میان نظریات مختلف در این باره، نظریه "بنیادین سلطنت" با انحای مختلف آن و نظریه‌های "ملکیت و سزاواری" را که از سوی جمعی از فقیهان مطرح گردیده، نقادی نموده است و نظریه "اعتباری بودن حق" را با در نظر گرفتن تأثیر عناصری که بر تکوین حق و اعتبار آن نقش دارند؛ وجه جامع میان همه حقوق دانسته است.

واژگان کلیدی

حق، ملکیت، سلطنت، سزاواری، اعتبار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

بررسی و مطالعه درباره "ماهیت حق" و مفاهیم مرتبط، از دیرباز محل توجه و تأمل فقیهان امامیه و اهل سنت بوده و هست؛ زیرا به رغم اهمیت این امر، در استنباط درجای دیگر به جز دانش فقه، آن گونه که برای فقیه لازم است محقق نگردیده است و حال آن که مفاهیمی چون "حکم" و "تکلیف" که به جهاتی قسیم و مقابل آن قرارداد شده‌اند؛ به تفصیل در دانش اصول مورد بحث و دقت قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، آرا و نظریات مطرح شده در این زمینه با یکدیگر فاصله فراوانی دارند، تاجایی که یافتن وجه مشترک، ارتباط میان آن‌ها را تا حد زیادی بامشکل مواجه می‌سازد. لذا این ضرورت احساس می‌گردد که برای رسیدن به دیدگاهی جامع و مشترک بین آرای مختلف؛ به گونه‌ای که ضمن تفسیر و بازاندیشی ماهیت و چیستی حق، بایسته‌های ذاتی آن را مورد توجه قرار دهد؛ امری لازم است. لیکن، چنان که خواهیم دید، به رغم این ضرورت و تأملات اعمال شده، به این خواسته بنیادین پاسخی درخور و متناسب داده نشده و جای آن دارد که در این زمینه بررسی کامل‌تر و عمیق‌تری صورت گیرد. از این رو سعی بر آن است تا ضمن طرح و دسته بندی آرای مطرح، در خصوص چیستی حق در فقه امامیه؛ از قبیل: نظریه "سلطنت فعلیه"، "سلطنت اقتداری"، "نظریه ملکیت"، "نظریه سزاواری" و "نظریه اعتبار" و تحلیل و بررسی هریک از نظریات ارائه شده و تعیین عناصر مشترک میان همه آن‌ها و تأکید بر این عناصر، نظریه‌ای نو و در عین حال برگرفته از دیدگاه اهل تحقیق ارائه گردد.

نظریه‌های سلطنت

"سلطنت" که بسیاری از فقیهان آن را جوهره حق دانسته و براساس این که دارنده حق بر متعلق حق خود و "من علیه الحق" حق سلطه و سیطره دارد؛ آن را بارزترین خصوصیت حق دانسته‌اند. این نظریه و این حق، اغلب نه به صورت مجرد سلطه و سیطره دارنده حق، بلکه توأم با مفاهیمی چون "فعلیت" و "سیطره ضعیف" و در اندک مواردی جدای از این قیود، به عنوان عنصر اساسی حق مطرح می‌گردد. لذا لازم است هریک از این نظریات مجزا و جداگانه مورد تأمل و بررسی قرار بگیرد.

نظریه "سلطنت فعلیه"

برخی از فقها که طرفدار سلطنت بودن ماهیت و گوهرداتی حق هستند، حق را "سلطنت فعلیه" و سلطه و سیطره فعلی دارنده حق از یک سو بر "متعلق حق" خود و از دیگر سو بر "من علیه الحق" می‌دانند؛ اما در این امر که آیا قید "فعلیت" احتراز از سلطنت غیرفعلی و شأنی می‌باشد یا قید توضیحی است؛ در تعبیر ایشان تصریحی دیده نمی‌شود.

در مطلع طرفداران این نظریه، شیخ انصاری قرار گرفته است. وی در مقام بیان تفاوت و تمایز میان حق و ملک به تعریف حق اشاره نموده است و می‌گوید: "حق، سلطنت فعلیه‌ای است که قیام طرفین آن (من له الحق و من علیه الحق) به یک شخص، معقول نیست؛ به خلاف ملک که نسبت و اضافه‌ای بین مالک و مملوک است" (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۹)؛ زیرا حق جز رابطه‌ای میان دارنده حق و من علیه الحق نیست که بر اساس مناسبت هریک از این دو نسبت، به متعلق حق شکل می‌گیرد، و تصور حق، بدون در نظر گرفتن این مناسبت و تعلق، ناممکن و غیرمعقول است و این قاعده‌ای است که در همه نسبت‌ها و رابطه‌ها جریان دارد؛ زیرا هیچ نسبتی بدون وجود اطراف آن محقق نمی‌گردد. حال اگر در حق، میان "من له الحق" و "من علیه الحق" این رابطه و تعلق وجود دارد؛ در ملک هم بین "مالک" و "مملوک" این رابطه وجود دارد؛ و ماهیت ملک بدون این که شخصی تصور شود که مالکیت مالک علیه اوست و الزامات و مسؤولیت‌هایی در قبال او دارد؛ تصویر و ترسیم می‌گردد. در هر حال آن چه به عنوان مشخصه ذاتی و ماهوی حق قابل شناسایی است و منشأ دیگر ممیزات و معرفات آن دانسته شده؛ "سلطنت فعلیه" است. این نظریه بعد از شیخ انصاری بدون این که در آن تغییری ایجاد شود، از سوی برخی شاگردان مکتب فقهی وی و بعضی از فقهای متأخر و معاصر مورد تأکید قرار داده شد؛ نظیر (قزوینی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۴۷۴؛ مامقانی، ۱۳۱۶، ج ۲، ص ۱۷۱؛ کوه کمری، ۱۴۰۹، ص ۲۳؛ حکیم، بی تا، ص ۱۰؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۷۰؛ جزایری، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۸۶؛ اراکی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۹).

نظریه "سلطنت ضعیفه"

در برخی آثار فقهی، حق را، نه "سلطنت فعلی"، بلکه "سلطنت ضعیف" در مقابل سلطنت کامل و تام و متوسط دانسته‌اند. میرزای نایینی که از بنیانگذاران این نظریه در فقه امامیه است؛ بدون این که به وجه اعراض خود از نظریه شیخ انصاری اشاره کند، زیرساخت این نظریه را حالت‌های سه‌گانه‌ای می‌داند که بر نسبت و رابطه میان صاحب سلطه، موضوع آن و مسلط علیه حاکم است؛ زیرا این رابطه به ضعیف، متوسط و قوی قابل انقسام است. از میان، این سه، ضعیف‌ترین سلطه در حق، قوی‌ترین در مالکیت بر عین؛ و بر مالکیت نسبت به منفعت رابطه‌ای متوسط حاکم است. وی با در نظر گرفتن این زمینه گفته است:

"حق، سلطنت ضعیف بر مال است؛ سلطنت بر منفعت قوی‌تر از آن و سلطه بر عین قوی‌تر از هر دو مورد است. بنابراین، جامع میان ملک و حق اضافه‌ای است که از سوی مالک حقیقی برای دارنده حق یا مالک جعل می‌گردد و از آن به واجدیت تعبیر می‌شود" (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۱).

در تفسیر این نظریه، برای دفاع از آن، دلیلی مستقل ارایه نگردیده و صرفاً به این توضیح بسنده شده است که اگر اضافه و نسبت از دو حیث کامل و تمام باشد؛ یکی از جهت ذات و نفس اضافه و دیگر از جهت متعلق آن (به نحوی که قابلیت برای تصرفات گوناگون و انحاء مختلف اقدامات حقوقی را داشته باشد) این نوع اضافه را "ملک" می‌گویند و اگر نسبت میان مسلط و مسلط علیه ضعیف و ناتمام باشد "حق" نام نهاده می‌شود. حال ممکن است این ضعف و ناتمامی ناشی از قصور و محدودیت خود نسبت باشد؛ نظیر حق مرتهن نسبت به عین مرهونه و یا از قصور و ناتمامی در متعلق آن سرچشمه گیرد؛ نظیر حق تحجیر، حق خیار و حق اختصاص نسبت به اشیای فاقد مالیت، مانند خمیری که قابلیت سرکه شدن دارد (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲).

نظریه "سلطنت اقتداری"

از نگاه برخی فقیهان و صاحب نظران، ماهیت حق، در عین سلطنت بودن و قوام آن به سلطه و سیطره دارنده حق، در حد ذات خود، فصل ممیزی جز توان آوری برای وی و

زمینه‌سازی بهره‌مندی از ثمرات و نتایج خود چیز دیگری نیست. از این رو در شناسایی چیستی آن، ناگزیر باید "سلطه" و "اقتدار" دارنده حق را مورد نظر قرار بدهیم و آن را براساس قدرت و توان وی بشناسیم. در تبیین این نظریه آورده‌اند: "حق، سلطتی است قراردادی که براساس آن، دارنده حق بر غیر خود مسلط گردیده و بر وی سلطه پیدا می‌کند. حال ممکن است این غیر شخص، مال و یا هم شخص و هم مال وی باشد و هر دو توأم تحت سیطره صاحب حق قرار گیرند؛ نظیر عین مستأجره که در مورد آن، مستأجر بر موجد مسلط است" (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۵). به عبارت دیگر: "حق، سلطه‌ای خاص است که با حصول اسباب آن برای دارنده حق، و بر اساس آن، این توانایی برای وی به وجود می‌آید تا نسبت به موضوع و مورد حق مسلط گردد و زمام آن را در دست خود گیرد و مورد و موضوع آن ممکن است، عین، منفعت، انتفاع، یا از قبیل حق خیار تعلق یافته به عقد باشد که امری اعتباری است" (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۸۷).

بیش‌تر حقوقدانان معاصر نیز به پیروی از این نظریه و در تعبیر گوناگون از "سلطنت" به "اقتدار" و "توانایی" تعبیر نموده و می‌گویند: "حق، عبارت است از: سلطنت و اقتدار برای کسی در انجام دادن و عدم اجرای امری" (امامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۸). به تعبیر دیگر: "حق، توانایی‌ای است که حقوق هر کشوری به اشخاص می‌دهد تا از مالی به طور مستقیم استفاده کنند یا انتقال مال و یا انجام دادن کاری را از دیگری بخواهند" (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۲۶)؛ به عبارت مجمل برخی دیگر: "حق، در اصطلاح حقوق اسلام، سلطه انسان است" (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۳۷).

تحلیل انتقادی نظریه سلطنت

این نظریه با تمام انحاء و اقسام آن، از جهاتی چند محل تأمل و اشکال است که از میان آن‌ها، دو اشکال عمده و اساسی را در این جا مطرح می‌کنیم:

بر اساس این اشکالات سلطنت دانستن حق و سلطه و سیطره و اقتدار و استیلای دارنده حق بر مورد حق و من علیه الحق که به عنوان عنصر ذاتی و جوهره آن شناخته شده است؛ بنیان محکم و استواری ندارد:

۱. سلطنت که به منزله جنس حق شناخته شده است و برای متمایز ساختن آن، از سایر انواع سلطنت فصل‌های ممیزی آورده شده (که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره گردید) اگر به تعریف فقهی آن توجه شود، نظیر: "سلطنت، سلطه بر تصرف است" (کاشف الغطاء، بی‌تا، ص ۱۸۶) و "فهر و استیلای بر مسلط علیه است" (جزایری، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۰۵). نیز: "ولایت بر تصرف است" (بحرانی، ۱۴۲۸، ص ۵۰۰). این تعاریف گویای آنند که سلطنت در حد ذات خود بر شکل‌گیری ماهیت حق دخالت مؤثر و مستقیم ندارد و در تمام احوال با آن توأم نیست و این امکان وجود دارد که با وجود حق، سلطنت و استیلایی در میان نباشد و دارنده حق، به رغم بر خورداری از آن و داشتن امتیاز استفاده و سیطره بر موضوع حق، توان تصرف در آن و ولایت بر آن را فاقد باشد. از این رو در تعریف برخی از حقوق، مانند حق خیار گفته‌اند: "حق خیار، اضافه و نسبتی میان طرفین قرارداد است، و سلطنت بر اقرار و امضا، از آثار آن است؛ مشروط به این که مانع از آن، در بین نباشد" (شیخ الشریعه، ۱۴۰۵، ص ۱۰۲). بر این اساس، اولاً: سلطنت نه عین حق است و نه جنس برای آن، بلکه از آثار مترتب بر آن به شمار می‌آید؛ ثانیاً: بهره‌مندی از سلطنت ناشی از حق و تصرف در آن، تنها در صورتی بالفعل است که مانع از آن در میان نباشد؛ زیرا در غیر این صورت، به رغم ثبوت و استقرار حق؛ توان، اقتدار، و سیطره‌ای وجود نخواهد داشت.

همچنین نظر به عدم تلازم ذاتی بین حق و سلطنت است که در موارد حجر، با این که دارنده حق، خود شخص محجور است، اعمال سلطه و سلطنت و تصرف در موضوع آن، طبق شرایط مقرر در دست ولی یا حاکم است. لذا در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی ایران که برگرفته از نصوص فقهی است؛ می‌خوانیم: "اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق خود ممنوع هستند: ۱. صغار؛ ۲. اشخاص غیر رشید؛ ۳. مجانین" بنابراین، اقتدار و سلطنت بر متعلق حق و من علیه الحق از عناصر ذاتی حق نیست و صرفاً در مرحله‌ای از مراحل استیفای آن از ناحیه دارنده حق اعمال می‌گردد.

۲. نظر به قابل انفکاک بودن سلطنت از حق، در موارد تزامن میان تصرف در موضوع حق و اعمال سلطه نسبت به آن با ضرر و در حقیقت، در صورتی که بهره‌مندی از حق به ضرر و زیان منجر گردد؛ اگرچه قاعده لاضرر حق را از حق بودن آن ساقط نمی‌کند و مانع

از آن نمی‌شود؛ در عین حال حاکم بر آن است (آقا ضیاء عراقی، ۱۴۲۱، ص ۴۵۵). به هر میزان که تصرف در موضوع حق، منشأ ضرر گردد، به همان مقدار سلطنت بر آن محدودتر می‌شود. در مقابل به هر میزان که ضرر ناشی از آن، کم‌تر باشد؛ بر دامنه سلطه و تصرف دارنده حق افزوده می‌شود. پس در عین تنجز و فعلیت حق و نیز استقرار آن، سلطنت بر آن بر عدم الضرر معلق است. با این وصف، چگونه ممکن است حق که براساس نظریه سلطنت نوع برای جنس سلطنت شناخته شده است، منجز و فعلی باشد؛ اما خود سلطنت به عدم المانع و عدم الضرر معلق و مشروط باشد؟ تردیدی نیست که فرض چنین امری خلاف بداهت عقل است.

نظریه "ملکیت"

برخی از فقیهان امامیه، حق را ملک یا مرتبه ضعیفی از مراتب گوناگون آن دانسته‌اند. از نگاه ایشان نخستین مرتبه از مراتب مختلف ملکیت، حق است که در حد ذات خود با آن مغایرت و تفاوتی ندارد. از جمله بنیانگذاران این نظریه، صاحب کتاب نهاییه المقال است که در این زمینه می‌گوید: "اصطلاح حق و حکم، از جمله اصطلاحاتی هستند که در ادبیات متأخرین بحث در خصوص تمایز آن‌ها از یکدیگر بالا گرفته است. به اجمال می‌توان گفت: حق و حکم هر دو از مجعولات شرعی‌اند، با این تفاوت که حق مرتبه ضعیفی از مراتب ملکیت است که در جعل آن، شخص نیز لحاظ گردیده و حق بدون آن قوام و استواری ندارد" (مامقانی، ۱۳۵۰، ص ۳). نیز میرزای نایینی در تعبیر دیگری آورده است: "حق، مرتبه ضعیفی از ملک است" (نایینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ۱۰۷). همچنین شیخ محمد حسین اصفهانی در اشاره‌ای گذرا در بیان جوهره این نظریه و نقل آن آورده است: "گاهی گفته می‌شود، حق مرتبه ضعیفی از مراتب ملک یا نخستین مرتبه آن است" (اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۴۳). از جمله صاحب نظران برجسته طرفدار این نظریه، سید یزدی است، وی در حاشیه مکاسب می‌گوید: "حق، مرتبه ضعیف و ناچیز از ملک، بلکه نوعی از آن است و صاحب حق مالک چیزی است که زمام امر آن، به دست اوست" (سیدمحمد کاظم یزدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۰۹). پس از ایشان، بسیاری ملک بودن حق را به عنوان نظریه خود اتخاذ

نموده‌اند؛ از قبیل: (شهیدی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۲۲؛ مظفر، بی‌تا، ج ۲، ص ۷ و هاشمی شاهرودی و عدّه‌ای، ۱۴۲۳، ج ۷، ص ۲۹۵).

ماهیت ملکیت

بی‌تردید، اثبات یا ابطال این نظریه، در گرو تأمل ودقت در چیستی ملکیت و تعریف آن است که با تعبیری به غایت مختلف و متمایز بیان گردیده است. بازگشت این تعبیر به یکی از سه نظریه فقهی متبوع است؛ یعنی جده بودن، نسبت بین مالک و مملوک بودن و سیطره و قدرت بودن ملکیت (اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۲۵).

میرزای نایینی در تحریر قول به جده در ماهیت ملک می‌گوید: "جده، دارای مراتب است: مرتبه اول؛ جده و داشتن حقیقی اشیا است که از آن خداوند است. مرتبه دوم؛ داشتن حسّی است، نظیر هیأت حاصل از پوشیدن لباس و مرتبه سوم؛ مرتبه‌ای از جده که اعتباری است؛ اعتباری که براساس وجدان چیزی و بودن چیزی برای دیگری صورت می‌بندد. منظور از ملکیت مورد بحث، این نوع جده است. این نوع جده، برای احکام عرفی و شرعی موضوع می‌باشد؛ رابطه‌ای که امری اعتباری است، نه حسّی. لذا وجود عینی ندارد" (نایینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۸۴). سید یزدی در توضیح نظریه استاد خود، شیخ انصاری مبنی بر نسبت و اضافه بودن چیستی ملک، گفته است: "منظور این است که ملک علقه‌ای میان دو طرف [مالک و مملوک] است و سلطنت فعلیه را به دنبال دارد و از این جهت، مانند زوجیت و ابوّت از قبیل نسبت متکرره [بین مضاف و مضاف الیه] می‌باشد" (سیدمحمد کاظم یزدی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۸). و در اشاره به دیدگاه خود، مبنی بر سیطره و قدرت بودن آن، افزوده است: "ملکیت، نفس سلطنت است، نه رابطه و نسبت ملازم با آن؛ زیرا صبی و مجنون، به رغم مالک بودن، سلطنت بر مملوک ایشان از آن ولی ایشان است" (سیدمحمد کاظم یزدی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۸) این نظریات در جای خود محل بحث و نقد و تأمل‌اند؛ اما در یک جمع بندی متناسب با مقصد این مبحث؛ چنان که برخی از صاحب نظران گفته‌اند؛ می‌توان گفت: مقصود از ملکیت، به هریک از این معانی که تفسیر گردد؛ داشتن سلطنت مطلق و بلا معارض نسبت به همه تصرفات [مجاز] ناشی آن است (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۳۴).

بررسی انتقادی نظریه ملکیت

نظر به مفهوم ملکیت که مستلزم سلطنت فعلی و همه جانبه نسبت به مملوک است نظریه کسانی که حق را از مقوله ملک دانسته‌اند، از چند جهت جای نقد و تأمل دارد:

۱. این نظریه که حق را از مراتب ملک و ذوالحق بودن راز مراحل آغازین مالکیت قرار می‌دهد؛ براین پایه استوار است که قبل از هر امری، ذومراتب بودن ملک و قابلیت آن برای شدت و ضعف را ثابت و بلامنزاع بدانیم تا بتوانیم طبق آن، یکی از مراتب چنین ملکیت را "حق" و مراتب شدیدتر آن را «منفعت» یا "سلطنت" بدانیم؛ و حال آن که ملکیت در هیچ یک از معانی سه گانه آن، یعنی "جده"، "اضافه" و "سلطنت" قابل اشتداد و تضعیف نیست و این گونه نیست که در مرتبه‌ای ضعیف و در مرتبه دیگر قوی باشد؛ بلکه در همه معانی خود، دایر بین وجود و عدم است، یعنی ملکیت یا هست یا نیست و چیزی میان بودن و نبودن آن یافت نمی‌شود، تا طبق آن گفته شود: «اندکی هست و اندکی نیست». برخی از صاحب نظران و اهل دقت، این انتقاد را به نحو دیگری بیان نموده‌اند. توضیح انتقاد ایشان چنین است: اگر ملکیت را از مقوله اضافه بدانیم، قابلیت آن برای شدت و ضعف تابع اطراف اضافه خواهد بود؛ زیرا اضافه وجود مستقل و جدا از طرفین انتساب ندارد؛ مثلاً اگر معروض اضافه از مقوله کیف باشد که شدت و ضعف می‌پذیرد؛ اضافه نیز به تبع اطراف خود، به شدت و ضعف متصف خواهد شد؛ و مانند حرارت که مراتب آن به گرم و گرم‌تر قابل انقسام است؛ اما اگر اطراف اضافه این چنین نباشند، اضافه میان آن‌ها نیز این قابلیت را نخواهد داشت؛ مثلاً اگر طرفین اضافه از مقوله جوهر باشد، شخص مالک که برعین خارجی سیطره و استیلاء دارد؛ نه خود مالک و نه عین خارجی که مملوک اوست شدت و ضعف ندارند، تا احاطه به وجود آمده از نسبت و اضافه میان آن دو نیز بالعرض به شدت و ضعف اتصاف داشته باشد.

نیز اگر نظر کسانی را بپذیریم که ملک را از مقوله جده می‌دانند؛ تصویر شدت و ضعف در این جا نیز ناممکن است؛ زیرا جده به طور ذاتی این قابلیت را ندارد، بلکه صرفاً زیادت و نقصان‌پذیر است. به عنوان مثال، هیأت حاصل از کلاه برای سر انسان نسبت به هیأت حاصل از پوشیدن پیراهن برای بدن ناقص‌تر است؛ چرا که احاطه آن بیش‌تر است و

تفاوت میان این دو از حیث زیادت و نقصان غیر از تفاوت و تمایز از جهت شدت و ضعف است و بدون تردید، چیزی که در مراتب ملک، بلکه در پایین‌ترین مرتبه آن، به عنوان حق اراده شده است، غیر از زیادت و نقصان به این معنا می‌باشد.

همچنین اگر گفته شود، ملک نه اضافه است و نه جده، بلکه صرف سلطنت است؛ باز هم فرض این معنا که حق از مراتب آن باشد، باطل است؛ زیرا سلطنت همان گونه که گفته شد از آثار مترتب بر حق است و در نتیجه ملک و سلطنت، هر دو از آثار آن خواهند بود (ر. ک: اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۴۳).

۲. توأم بودن ملک و حق در بسیاری از موارد جای انکار ندارد و این امر نیز موجب گردیده تا تلقی یکی بودن این دو به وجود آید؛ در عین حال در مواردی هم، در عین تحقق حق و عینیت آن، اثری از مالکیت در میان نیست؛ مانند حق اختصاص نسبت به خمیری که برای سرکه شدن قابلیت دارد (میلانی، ۱۳۹۵، ص ۲۸)؛ یا مانند حق حضانت و حق انسان نسبت به فعل و عملی که استحقاق انجام دادن آن را دارد؛ از قبیل حق فسخ، حق قصاص و مانند آن‌ها که به اعمال آن‌ها مجاز می‌باشد و نسبت به آن‌ها حق دارد و البته در عین تحقق سلطه و سیطره تکوینی به آن‌ها، اعتبار عنوان مالکیت در این موارد عرفاً معنا ندارد.

افزون بر این، در مواردی، حق به اسباب ملک از قبیل حیازت و تحجیر اضافه می‌گردد و دارنده این حقوق می‌تواند غیر خود را از حیازت و تحجیر منع کند و نیز در مورد حق وصیت و قیمومت این حق را دارد که با توجه به استحقاق خود تصدی امر آن‌ها را به دست گیرد؛ با این همه، نسبت به متعلق حق خود مالک نمی‌باشد.

نظریه "سزاواری"

طرح نظریه

نظریه "سزاواری دانستن حق"، از جمله نظریات متمایل به معنای لغوی آن است که برخی حق را براساس آن تعریف می‌کنند. این نظریه در عرصه فقه دارای سابقه است که با طرح نظریه‌های سلطنت و ملکیت مدت‌ها به فراموشی سپرده شد؛ لیکن در دوره اخیر از ناحیه

برخی فقها مورد توجه قرار گرفت و نظر به اشکالات وارده بر نظریه‌های سلطنت و ملکیت، این نظریه به عنوان جایگزین آن‌ها مطرح شده است. برخی بزرگان در تبیین و اثبات آن گفته‌اند: "بهتر آن است که حق را به معنای سزاوری و شایستگی بدانیم و این معنا از همه ایرادهایی که به ملک و سلطنت بودن آن وارد است، به دور می‌باشد. تنها اشکالی که ممکن است به این نظر وارد گردد، این است که "سزاوری" معنایی فراگیرتر از حق در مقابل حکم و ملک دارد و حال آن که برخی از حقوق، مانند حق ولایت، حق ابوت، حق بنوت و غیر این‌ها در ادله وارد شده‌اند و منظور از آن‌ها حق در برابر ملک و حکم نمی‌باشد، و این‌ها در زمره احکام هستند" (وحید خراسانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۹۷). وی برای اثبات این نظریه به منابع لغوی و آیاتی از قرآن کریم استناد می‌جوید؛ مانند آیه شریفه: "حقیق علی ان لا أقول علی الله الا الحق" (الأعراف: ۱۰۵) و "وبعولتھن أحق بردهن" (البقره: ۲۲۸). (وحید خراسانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۹۷).

نقد نظریه سزاوری

نظریه "سزاوری" یا "أحقیت" به رغم این که از برخی ایرادهای وارد بر نظریات پیشین به دور است؛ دارای اشکالاتی اساسی و بنیادین است که از میان آن‌ها به موارد ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. بارزترین اشکال این نظریه دوری بودن آن است. براین اساس، تعریفی محصل و معنادار از حق ارایه نمی‌شود؛ زیرا شناسایی و تعریف به "سزاوری" و "شایستگی" در گرو واضح و روشن بودن مفهوم خود حق است و حال آن که درک سزاوری، بر فهم معنای حق استوار است. اگرچه این مقدار، برای اشاره به یکی از معانی لغوی متعدد آن کافی است، با معنای اصطلاحی آن ارتباطی چندان ندارد.

۲. استدلال اول ارایه شده در جهت اثبات این نظریه، مبنی براین که طبق نظر اهل لغت، حق با سزاوری مساوی دانسته شده است؛ گذشته از اشکال عدم کفایت دارای این اشکال می‌باشد که معنای لغوی برای تصویر و اثبات معنای فقهی حق، تنها یکی از معانی چندگانه آن در منابع لغت است؛ زیرا علاوه بر سزاوری، معانی دیگری مانند: "بهره"، "نصیب"،

"ثبوت"، "وجوب" و "نقیض باطل" در زمره معانی لغوی آن قرار دارند. (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، صص ۴۹-۵۴؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۶؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۲۴۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، صص ۱۴۶-۱۴۷).

حال اگر بخواهیم این معانی را به اصل واحدی برگردانیم که مفید همه این معانی باشد، همان گونه که برخی از لغت دانان گفته‌اند، این اصل چیزی جز "ثبوت" نیست، که معنای مصدری حق و مفهوم وصفی ثابت است، و به این اعتبار می‌باشد که بر خدای (عزوجل) "حق" اطلاق می‌گردد؛ زیرا برترین انحاء ثبوت در باره او صادق است و او عین حق و صرف ثبوت است (جرجانی، بی تا، ص ۶۱) و معانی دیگر، از قبیل صدق، سزاواری و یقین، به جهات و ملاحظات و صرفاً به سبب این که از معنای حق بهره‌ای دارند، به حق تعریف شده‌اند و این تنها "ثبوت" است که با همه این معانی مناسبت کامل و حقیقی دارد و همه معانی یادشده به آن قابل استناد می‌باشند و این معنای حق؛ چنان که در ادامه آمده است، به مفهوم فقهی آن، نزدیک‌ترین معنا است؛ اگرچه دربرگیرنده همه حقایق عینی، مفاهیم ذهنی، اعتباریات و امور انتزاعی است که هر یک در حد ذات خود از ثبوت و تقرّر بهره‌ای دارند، و حال آن که مقصود فقها، معنای اخص و محدود آن است، تاجایی که ملک، حکم، مال و سلطنت نیز در حد ذات خود ثبوت و استقراری دارند، در مقابل و قسیم آن قرار می‌گیرند. بنابراین، برای بررسی ماهیت حق، آن چه اهمیت دارد، صرفاً مفهوم فقهی آن است، نه تعیین معنای لغوی؛ و اختلاف اساسی در تشخیص معنای فقهی و حقوقی آن است.

دلیل دوم ایشان که استناد به آیاتی از قرآن است، این که آنان حق را به «سزاواری» تفسیر کرده‌اند. گذشته از این که در برخی از آیات، مانند «حقیقٌ علی ان لا اقول علی الله الا الحق» (اعراف: ۱۰۵). چنان که مفسرین گفته‌اند: «حقیق» به معنای واجب و «حق» در آن به معنای صدق است (ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۴۸۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۲۴؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۵۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۷۰۶ و مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۱۴۷). معنای حق در بیش تر آیات استناد شده، به جواز حکمی نزدیک تر است تا حق به معنای مصطلح.

نظریه اعتبار

نظریه "اعتباری دانستن حق"، که در دوره متأخرین و معاصرین مطرح گردیده، از اشکالات عنوان شده در خصوص نظریه‌های ملکیت، سلطنت و سزاواری به دور است. از این رو این نظریه را به عنوان نظریه منتخب، مورد تأکید قرار می‌دهیم.

اعتباری بودن ماهیت حق که در دوره متأخرین و معاصرین از ناحیه برخی فقها مطرح گردیده است. آنها اغلب به ماهیت حق نگاهی تحلیلی دارند. این نظریه به لحاظ مبنایی، بر تصویر و تلقی ایشان از معنای اعتباری بودن حق استوار است. از این رو لازم است ابتدا ماهیت اعتبار را مورد توجه قرار دهیم:

معنای اعتبار

بر اساس تقسیم بندی مشهور میان اهل نظر، مفاهیم ذهنی به یک اعتبار به سه دسته قابل تقسیم‌اند (ر. ک: اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۴۴؛ عراقی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۷۸؛ نائینی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۰۱ و آشتیانی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۶۸):

۱. "مفاهیم حقیقی" که از حقایق عینی حکایت دارند و در حیطه تغییرات اعتباری و فرضی به دگرگونی دچار نمی‌شوند؛ نظیر بسیاری از صورت‌های ذهنی که گویای وجود عینی شخص، افعال و صفات او در عالم خارج‌اند.
۲. "مفاهیم انتزاعی"، که از حقایق عینی و خارجی حاکی نیستند؛ اما از شئون و حیثیات آنها به شمار می‌آیند و وجود آنها به وجود منشأ انتزاع و تابع عینیت منشأ آن هاست؛ مانند امور نسبی و اضافیه که قوام آنها به اطراف نسبت و اضافه است. این گروه از مفاهیم نیز با تغییر لحاظ و اختلاف نظر به تغییر دچار نمی‌شوند و به ثبات و استقرار اطراف نسبت منشأ انتزاع خود ثابت هستند.
۳. "مفاهیم اعتباری"، که نه از حقایق عینی حاکی‌اند و نه منشأ انتزاع خارجی دارند تا از شئون و حیثیات آنها به شمار آیند؛ بلکه هم خود آنها و هم آن چه از آن حکایت دارند؛ در عالم ذهن و فضای لحاظ و اعتبار قرار گرفته‌اند؛ نظیر کلیت، جزئیت، نوعیت و جنسیت.

آن چه درباره ماهیت اعتباری داشتن حق باید مورد نظر قرار گیرد، این است که اعتبارات شرعی و قانونی که حق نیز بر اساس آن‌ها شکل می‌گیرد، با اعتباریات در دانش معقول و علم منطقی که عوارض ذهنی برای مفروضات ذهنی‌اند و در زمره معقولات ثانوی شمرده می‌شوند، تفاوت دارد؛ زیرا اعتبار قانونی و شرعی به مفاهیم انتزاعی نزدیک‌تر است تا مفهوم اعتباری مصطلح که در تقسیم‌بندی پیش گفته به آن اشاره نموده‌اند؛ زیرا معروض این نوع اعتبار و موضوع آن صرفاً ذهنی نیست؛ بلکه بیش از آن که ذهنی باشد، وجود عینی دارد و بر مصلحت واقعی مبتنی است. از این رو، برخی از صاحب نظران گفته‌اند: «اعتبار ملکیت و زوجیت و نظایر آن‌ها از اعتبارات شرعی و قانونی به ملاحظه سبب شرعی دارای مصلحت صورت می‌پذیرد که داعی شارع برای چنین اعتباری است» (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۲۴).

امر اعتبار شده به عنوان حق

از بررسی به عمل آمده روشن گردید که سبب اصلی بحث‌های نسبتاً دامنه دار در تبیین ماهیت فقهی حق، ارتباط ماهیت آن با برخی مفاهیم، از قبیل ملک و سلطنت است که در مواردی احکامی همانند حق دارند؛ اما در زمینه‌هایی دارای احکامی هستند متمایز از احکام حق. لذا یافتن وجه تمایز این‌ها با یکدیگر محل توجه فقهای پس از شیخ انصاری قرار گرفته است. نظر به ایرادهای وارد بر نظریات عنوان شده که از میان آن‌ها برای نخستین بار نظر "سزاواری" را نیز مورد نقادی قرار دادیم؛ اصولاً علت اعتباری دانستن حق، به تغییر رویه بحث در مورد مسأله مورد بحث بر می‌گردد که طرفداران این نظریه کوشش می‌کنند به جای پرداختن به وجوه تمایز میان حق و مفاهیم مرتبط با آن، از طریق تبیین منشأ پیدایش حق، به بیان ماهیت آن بپردازند و از این رو کیفیت اعتبار حق و آثار مترتب بر آن رامورد توجه قرار داده‌اند.

آخوند خراسانی در اشاره‌ای به این نظریه گفته است: «حق، اعتبار خاص می‌باشد که آثار خاص خود را دارد. از جمله این آثار سلطنت است؛ نظیر سلطنت بر فسخ عقد در حق خیار یا توانایی داشتن بر تملک به عوض در حق شفعه» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۴).

جایگزین نمودن «اعتبار خاص» به جای عناصر دیگری که تا عصر این محقق به عنوان ارکان بنیادین حق شناخته می‌شدند؛ پس از وی آن چنان که شایسته بود، مورد دقت و تفسیر قرار نگرفته است، جز توضیحی که محقق اصفهانی در حاشیه خود بر مکاسب آورده و گفته است: «حق از حیث مصداقی در هر مورد، اعتبار مخصوص همان مصداق را دارد» (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۲۴). حال اگر حق را امر اعتباری بدانیم که بر اساس آن، اشکالات وارد بر دیگر نظریات نیز مندفع است، لازم است به این سؤال اساسی جواب داده شود که اگر حق را از مقوله ملک، سلطنت و سزاواری نمی‌دانیم، آن چه در اعتبار حق لحاظ گردیده و حق بر اساس آن اعتبار می‌گردد؛ چیست؟

بدون تردید، حق اعتبار شده، مفهومی بسیط و غیر مرکب از ارکان نیست؛ بلکه این نوع اعتبار بر اساس مناسبتی شکل می‌گیرد که بین «من له الحق» و «من علیه الحق» وجود دارد. با در نظر گرفتن این تناسب است که حق، با توجه به اسباب خاص آن، از قبیل اسباب نقل و انتقال لحاظ و اعتبار می‌گردد و این میزان، در تبیین ماهیت اعتباری حق چیزی است که از سخن آخوند خراسانی و شیخ محمدحسین اصفهانی استفاده می‌شود.

اما به نظر می‌رسد این تفسیر از مسأله مورد بحث، اگر چه بنیانی برای پیدایش نظریه‌ای متفاوت است؛ همه ابعاد آن را واضح نمی‌سازد و تمام جهات آن را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا اگر چه در کلمات طرفداران نظریه حق، به بنیان شکل‌گیری ملکیت و سلطنت اشاره نگردیده است؛ آن‌ها از جمله اعتبارات عرفی و شرعی‌اند و در اعتباری بودن آن‌ها تردیدی وجود ندارد. آن چه مهم است نقطه افتراق یا فصل ممیز حق از دیگر اعتبارات می‌باشد که در واقع تبیین امر اعتبار شده است و در آثار فقهی مربوط به آن کم‌تر سخن به میان آمده است؛ مانند این که «حق امر اعتباری است؛ زیرا "حق" چیزی نیست جز سلطنت اعتباری مجعول در عالم اعتبار که از ناحیه عقلا یا شارع به شیء خاص یا شخصی خاص اعتبار می‌گردد و از جمله آثار آن، سقوط به واسطه اسقاط است، به خلاف منفعت که از امور واقعیه است» (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۵۲) و نظایر آن که به فصل ممیز حق از ملک و سلطنت اشاره‌ای ندارند و تنها تأکیدی بر اعتباری بودن ماهیت آن به شمار می‌آیند و نیز به جهت وحیثیت ذاتی تمایز و تفاوت آن با دیگر انحاء اعتبار اشاره‌ای ندارند. نظر به نقد و

بررسی به عمل آمده، در خصوص تبیین ماهیت حق، لازم است، دو نکته اساسی را مورد نظر قرار دهیم:

۱. دخالت و تأثیر عناصری چون سلطنت، ملکیت و سزاواری در شکل‌گیری اعتبار حق؛
۲. عدم انحصار این اعتبار به موارد یادشده و یا برخی از آن‌ها؛ چنان‌که نظریات سه‌گانه بررسی شده بر این انحصار تأکید داشتند. اکنون بادر نظر گرفتن این مطلب، می‌توان گفت: حق، که انبعاث و پیدایش آن ناشی از مصلحت جعل و اعتبار موجود در موضوع و متعلق آن است؛ با حفظ معنای لغوی بنیادین آن، یعنی "ثبوت" بر حسب موارد و مصادیق، معانی مختلف و گوناگون دارد. به عنوان مثال، در حق ملکیت، اعتبار حق به معنای ثابت دانستن مالکیت و آثار منبعث از آن برای مالک است. در حق سلطنت، به معنای اعتبار ثبات و استقرار سلطنت و آثار مترتب بر آن برای شخص صاحب سلطه می‌باشد. در حق انتفاع، به معنای انتفاع اعتبارگردیده برای شخص منتفع و احکام و منافع است که از وجود چنین حقی سرچشمه می‌گیرند و در حق تحجیر و سایر حقوق، امر اعتبارشده انتفاع و بهره‌مندی از آن‌ها، برای دارنده حق و آثار و احکام ناشی از این اعتبار است که با خود حقوق مجعول و اعتبار شده لحاظ و مقرر می‌گردد.

نتیجه

از مجموع بررسی‌های به عمل آمده و دقت و تأمل در مهم‌ترین نظریه‌های ارائه شده در خصوص ماهیت حق در فقه امامیه؛ می‌توان به این نتیجه رسید که نظریه‌های مبتنی بر عنصر سلطنت در همه انحای سه‌گانه آن، سلطنت فعلی، سلطنت ضعیف و سلطنت اقتداری و نیز نظریه ملکیت و نیز نظریه سزاواری؛ در تبیین خود نسبت به ماهیت حق، قسمتی از چیستی آن را بیان می‌نمایند؛ اما در ازای آن به اشکالات بنیادین دچارند. تنها نظریه‌ای که می‌توان در عنوان چیستی ماهیت حق به دفاع از آن پرداخت "نظریه اعتبار" است؛ لیکن این نظریه نیز با توجه به کاستی آن از حیث عدم توجه به ماهیت امر اعتبار شده، به بازاندیشی و ارائه جدید و نیز تعیین موضوع معتبر در حقوق نیازمند است که از

نظر این تحقیق، با تأکید بر معنای "ثبوت اعتبار شده" به عنوان عنصر اصلی حق در همه حقوق، معانی مختلف آن‌ها چون حق ملکیت، سلطنت، منفعت، انتفاع، تحجیر، حضانت و... در قالب اعتبار ثابت و مستند به دارنده حق و لحاظ آثار و احکام ناشی از این استناد به عنوان اموری قابل تفسیرند که ثبوت و استقرار آن‌ها برای صاحب حق اعتبار گردیده است.



منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر.
۲. آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم (۱۴۰۶ق)، الحاشیه علی المکاسب، تهران: سازمان انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۳. آشتیانی، محمد حسن (۱۴۰۳ق)، بحر الفوائد، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۴. اراکی، محمد علی (۱۴۱۵)، کتاب البیع، قم: مؤسسه در راه حق.
۵. آل بحر العلوم، سید محمد (۱۴۰۳ق)، بلغه الفقیه، تهران: منشورات مکتبه الصادق (ع).
۶. اصفهانی، شیخ الشریعه، فتح ا. . . بن محمد جواد نماز (۱۴۰۵ق)، صیانه الإبانه، قم: دارالقرآن الکریم.
۷. اصفهانی، شیخ محمد حسین (۱۳۷۴)، نهاییه الدراییه فی شرح الکفایه، قم: انتشارات سیدالشهدا.
۸. _____ (۱۴۱۸ق)، رساله فی تحقیق و الحکم (چاپ شده ضمن حاشیه المکاسب)، قم: انوار المهدی.
۹. امامی، سید حسن (۱۳۶۳)، حقوق مدنی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۱۰. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق)، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۱. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیه، قم: نشر الهادی.
۱۲. بحرانی، محمد سند (۱۴۲۸ق)، فقه المصارف و النقود، قم: مکتبه فدک.
۱۳. جرجانی، میر سید شریف (بی تا)، کتاب التعریفات، مصر: مطبعه حیدریه.
۱۴. جزائری، سید محمد جعفر (۱۴۱۶ق)، هدی الطالب فی شرح المکاسب، قم: مؤسسه دارالکتاب.
۱۵. حکیم طباطبایی، سید محسن (بی تا)، نهج الفقاهه، قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۱۶. خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق: دارالشامیه.
۱۸. رشتی، میرزا حبیب الله (بی تا)، *کتاب النصب*، بی جا: بی نا.
۱۹. _____ (۱۴۰۱ق)، *کتاب القضاء*، قم: دارالقرآن الکریم.
۲۰. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، *مهذب الاحکام*، قم: مؤسسه المنار.
۲۱. شهیدی، میرزا فتاح (۱۳۷۵ق)، *هدایه الطالب الی اسرار المکاسب*، تبریز: چاپخانه اطلاعات.
۲۲. شیخ الشریعه اصفهانی، فتح الله بن محمد جواد نمازی (بی تا)، *رساله فی تحقیق معنا البیع*، بی جا: بی نا.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۴. _____ (۱۳۷۷)، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۵. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. عراقی، آقاضیاء الدین (۱۴۱۷ق)، *نهایه الافکار*، قم: انتشارات اسلامی.
۲۸. _____ (۱۴۲۱ق)، *حاشیه المکاسب*، قم: انتشارات غفور.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم: انتشارات هجرت.
۳۰. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، تهران: انتشارات صدر.
۳۱. فزونی، سیدعلی موسوی (۱۴۲۴ق)، *ینایع الاحکام فی معرفت الحلال و الحرام*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۳۲. قمی، سید تقی طباطبایی (۱۴۰۰ق)، *درساتنا فی الفقه الجعفری*، قم: مطبعه الخیام.
۳۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، *مقدمه علم حقوق*، تهران: انتشارات مدرس.
۳۴. کوه کمری، حجت، سیدمحمد بن علی (۱۴۰۹ق)، *کتاب البیع*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۳۵. لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲)، *دانشنامه حقوقی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۶. مامقانی، محمدحسن بن ملاعبدالله (۱۳۱۶)، *غایه الامال فی شرح کتاب المکاسب*، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.

۳۷. مامقانی، ملاعبدا. . . بن محمد (۱۳۵۰)، *نهایه المقال فی تکمله غایه الامال*، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
۳۸. مشهدی، محمدبن محمدرضا (۱۳۶۸)، *تفسیر کنزالذائق*، تهران: سازمان انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۳۹. مظفر، محمدرضا (بی تا)، *حاشیه المظفر علی مکاسب*، نجف: بی نا.
۴۰. میلانی، سیدمحمدهادی حسینی (۱۳۹۵ق)، *محاضرات فی فقه الامامیه*، کتاب البیع، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۴۱. نائینی، محمدحسین (۱۴۱۳)، *المکاسب و البیع*، قم: انتشارات اسلامی.
۴۲. _____ (۱۴۱۷)، *فوائد الاصول*، قم: انتشارات اسلامی.
۴۳. _____ (۱۳۷۳)، *منیه الطالب*، تهران: المکتبه المحمديه.
۴۴. نجفی، کاشف الغطاء، عباس بن حسن (۱۴۲۴ق)، *منهل الغمام فی شرح شرایع الاسلام*، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۴۵. _____ (بی تا)، *الفوائد الجعفریه*، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۴۶. وحید خراسانی، حسین (۱۳۸۷)، *العقد النضید*، مقرر: محمدرضا انصاری قمی، قم: انتشارات دارالتفسیر.
۴۷. هاشمی شاهرودی و عده ای (۱۴۲۳)، *مؤسسه الفقه الاسلامی*، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
۴۸. یزدی، سیدمحمدکاظم طباطبایی (۱۴۱۰ق)، *حاشیه مکاسب*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۴۹. _____ (۱۴۱۰ق)، *حاشیه مکاسب*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.